هوالعلیم

اهمّیت استقامت در مسیر حق

عید غدیر ۱۴۲۳ هجری قمری

بیانات:

آیة اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

أعوذُ بِاللَه مِن الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

و صلّى اللَه علَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّدٍ

و علَى آله الطّيبين الطّاهرين و اللّعنةُ علَى أعدائِهم

أجمعين

«الحمدُ للَه الّذى جَعلَنا مِن المُتَمسّكينَ بوِلايةِ

أميرالمؤمنينَ و الأئمّةِ المَعصومينَ عليهمالسّلام.»[1]

پاداش استقامت در مسير الهى

﴿ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي

---

[1] إقبال الأعمال، ج ١، ص ٤٦٤، با قدرى اختلاف. امام شناسى، ج ٩، ص ٢١٣:

«حمد و سپاس اختصاص به خداوندى دارد كه ما را از تمسّک كنندگان به ولايت اميرالمؤمنين و ائمه عليهم السلام قرار داد.»

كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾.[1]

«آن کسانی که گفتند: پروردگار و مربّی و پرورش‌دهندهٔ روح و جان و جسم ما خدا است و بر این مسئله استقامت ورزیدند و پایدار بودند، (از میدان به در نرفتند و به‌خاطر فراز و نشیب‌های مسائل اجتماعی، آن تعهّد و مسئولیّت را فراموش نکردند،) ملائکهٔ رحمت دائماً بر آنها فرود می‌آیند (و از انوار جلیهٔ پروردگار بر دل و جان و سرّ آنها نازل می‌کنند،) که ترس به خود راه ندهید، (نگران عواقب تبلیغ رسالت الهی نباشید؛) و از مسائلی که پیش می‌آید ناراحت نشوید، (از حرف‌هایی که زده می‌شود و از کمی‌ها و کاستی‌ها متأثر نشوید؛) و در نهایت و در نتیجه، بشارت باد شما را به همان بهشت و نعمات الهی که به شما وعده داده شده است.»

شرافت و عظمت عید غدیر

امروز روز عید غدیر است. از پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت است که فرمودند:

«یَومُ غَدیرِ خُمّ أفضَلُ أعیادِ أُمّتی؛[2] "ارزشمندترین اعیاد امّت من (که باید روی آن حساب کنند و آن

---

[1] سوره فصّلت (٤١) آیه ٣٠.

[2] الأمالی، شیخ صدوق، ص ١٢٥.

را محترم بدارند) عید غدیر است!"»

چرا این‌طور است؟ مگر روز عید غدیر چه خصوصیتی دارد و فرق آن با سایر اعیاد چیست؟ مگر اینکه پیغمبر امیرالمؤمنین را به خلافت نصب کردند عید گرفتن دارد؟

حدود ولایت امیرالمؤمنین بر مسلمین

پیغمبر امیرالمؤمنین علیه السلام را به ولایت بر جان و مال و ناموس و تمام شراشر وجودی مسلمین منصوب کرد و همان‌طور که طبق نصّ آیهٔ شریفه، خود رسول خدا از ما به ما اولویّت دارد و اختیار رسول خدا بر اختیار ما ترجیح دارد، [امیرالمؤمنین هم همین‌طور است! آیه می‌فرماید:]

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ﴾؛[1]

«هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای حق ندارد وقتی که خدا و رسول او حکمی را بر او جاری می‌کنند و امری را بر او وارد می‌کنند، اختیار مخالفت داشته باشد.»

وجوب اطاعت از دستورات ائمه در تمام شؤون زندگی

---

[1] سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

الآن به مناسبت بیان این مسئله، یک قضیه به یادم آمد. یک روز در خدمت مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ در سفر مشهد بودیم. یکی از آقایان که درس خارج هم می‌داد و مدّعی بود که افراد زیادی در این بحث شرکت می‌کنند، برای دیدن ایشان آمده بود و من هم در آن مجلس حضور داشتم. راجع به این مسئله صحبت شد که آیا رسول خدا یا ائمه علیهم السلام حق دارند که ما را مکلّف بر امور و مسائلی کنند که مورد دلخواه و رضای ما نیست؟

من‌باب‌مثال امر کنند بر اینکه زنت را طلاق بده! یا امر کنند بر اینکه منزلت را بفروش و خودت برو در بیابان و در زیر چادر زندگی کن! یا امر کنند بر اینکه تمام اموالت را در راه خدا بده! آیا آنها می‌توانند به چنین مسائلی امر کنند یا نه؟

آن شخص می‌گفت:

«آقا، این مسئله آن‌قدر واضح‌البطلان است و بطلانش بدیهی است که اصلاً نیاز به استدلال ندارد! امام حق ندارد که به انسان بگوید زنت را طلاق بده! امام حق ندارد که به انسان بگوید

منزلت را بفروش و در راه خدا بده! امام حق ندارد که به انسان بگوید خودت را إعدام کن! امام حق ندارد که به انسان بگوید خودت را از بین ببر! و اصلاً نیاز به بطلان نداریم و ما وقتی که در نجف بودیم و در درس فلان آقا یک‌هم‌چنین صحبتی مطرح شد، فلان شخص که از آقایان است گفت: "آقا، این مسئله آن‌قدر واضح‌البطلان است که دوغ‌فروش سر محل هم می‌داند که این باطل است!"»

مرحوم آقا هیچ حرفی نزدند. وقتی که آن شخص رفت، ایشان به من رو کردند و فرمودند:

«میزان معرفت این آقایان را نسبت به ولایت و نسبت به اوامر و نواهی امام شناختی؟!»

آیا این افراد این‌قدر توجّه نکرده‌اند که ما در اخبار[1] و در آیات[2] صراحت بر این مسئله داریم؟! این که دیگر نیاز به معرفت امام ندارد! مگر رسول خدا به آن مرد انصاری ـ علیٰ‌رغم مخالفتش با ازدواج دخترش با آن جوان فقیر ـ امر نکرد که دخترت را به

---

[1] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲٦٥ ـ ۲٦٨؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲٦٩ ـ ۲۷٤.

[2] سوره مائده (٥) آیه ٥٥؛ سوره نساء (٤) آیه ٥٩.

ازدواج با او دربیاور؟![1] و مگر راجع به زینب، دختر عمهٔ پیغمبر ـ علیٰرغم عدم میل او به ازدواج با زید ـ آیه نیامد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ﴾؛[2] «وقتی که مؤمن و مؤمنه‌ای مقابل احکام الهی و رسول او قرار می‌گیرد، حق انتخاب ندارد!»

زینب رو کرد به پیغمبر و گفت: «ای رسول خدا، شما این مسئله را از جانب خودت می‌گویی یا از جانب خدا؟»

حضرت فرمود: «من از پیش خودم حرفی نمی‌زنم!»[3]

اولویّت امام بر نفوس، در رتبهٔ اولویّت خداوند بر مخلوقات

این یعنی خدای متعال که از نقطه‌نظر سلسله مراتب علّیت در أعلیٰ مرتبهٔ از جنبه و حیثیّت خلقت انسان و جهان آفرینش قرار دارد و به این لحاظ از ما به ما نزدیک‌تر و صاحب اختیارتر و از ما به ما نسبت

---

[1] الکافی، ج ۵، ص ۳٤۱.

[2] سوره احزاب (۳۳) آیه ۳٦.

[3] الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۸۰ و ۸۲؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹٤.

به کارهای خودمان اولیٰ‌تر است، همین مسئله به‌واسطهٔ آن سلسله مراتب علّیت به رسول خدا و به اولاد آن حضرت منتهی می‌شود.

الآن امام زمان علیه السلام بر ما همان ولایتی را دارد که خدا آن ولایت را بر ما دارد؛ بدون ذرّه‌ای کم یا زیاد، و هیچ تفاوتی در این مسئله وجود ندارد! الآن امام زمان علیه السلام همان جنبه‌ای را بر ما دارد که آن جنبه را خدای متعال دارد، منتها نمی‌آید حکم کند، نمی‌آید امر کند و نمی‌آید بگوید این کار را بکن! چون افراد تحمّل ندارند و چه‌بسا ممکن است نپذیرند و قبول نکنند، لذا ملاحظه می‌کند.

ما باید نسبت به این مسئله زنگ بیدارباش را در وجود خودمان به صدا درآوریم و به این نکته برسیم که اگر امام زمان علیه السلام امر نکند، آیا ما هم نباید به‌دنبال رضای او و به‌دنبال مَنویّ او باشیم و فقط باید منتظر بمانیم تا از جانب آن حضرت بر ما امری بشود یا نهیی تعلق بگیرد؟!

انتقال ولایت رسول خدا به امیرالمؤمنین در روز غدیر

پیغمبر اکرم در روز غدیر با بیان رسا و صریح،

همان ولایتی را که خود در زمان حیاتش بر مؤمنین داشتند، به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل کردند. حضرت فرمودند:

«أَلَستُ أولیٰ بکُم مِن أنفُسکُم؟!»[1] آیا من بر شما اولیٰ از خود شما نیستم؟!»

اینها اقرارهایی بود که پیغمبر از آنها گرفتند!

الآن شما اختیار دارید که از این مجلس بیرون بروید یا بیرون نروید، این اختیار به‌دست شما است؛ اما اگر رسول خدا اینجا بود و می‌گفت که باید در اینجا بنشینید، دیگر رفتن از اینجا حرام بود! شما اختیار دارید که این غذا را بخورید یا این غذا را نخورید؛ اما اگر رسول خدا می‌گفت که این غذا را نباید بخورید، خوردنش حرام بود و دیگر «چرا» در کار نیست که چرا نباید بخوریم؟! ما اختیار داریم که این ازدواج را بکنیم یا این ازدواج را نکنیم؛ اما اگر رسوال خدا گفت که این ازدواج را بکن، دیگر انجام ندادنش حرام است، و یا اگر گفت این ازدواج را نکن، دیگر انجام دادنش حرام می‌شود! وقتی

---

[1] تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷٦.

رسول خدا و امام بگوید: «این معامله را انجام بده و آن معامله را انجام نده! این اقدام را بکن و آن اقدام را نکن!» دیگر فضولی کردن در کار آنها کنار می‌رود!

تغییر حال مردم بعد از گذشت هفتاد روز از واقعهٔ غدیر

این مسئله، مسئلهٔ ولایت است. ولایتی که رسول خدا دارد این قسم است. در روز غدیر، این ولایت بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. حضرت فرمودند: «**أَلَستُ أولیٰ بکُم مِن أنفُسکُم؟!**» و همه گفتند: «بله!» و من از این مردم که جمعیّتشان حدّاقل سی هزار نفر بود در تعجّبم که این کلام رسول خدا را شنیدند و به اولویّت ولایت رسول خدا بر خودشان اقرار کردند، ولی هنوز پیغمبر از دنیا نرفته بود که توطئه بر علیه خود پیغمبر و مبانی پیغمبر چیده شد! مگر از واقعهٔ عید غدیر تا قضیهٔ شهادت پیغمبر اکرم در بیست و هشتم صفر چقدر بود؟ هفتاد روز بود!

اگر ولایت پیغمبر را قبول ندارید، پس چرا

می‌گویید: بله، قبول داریم؟! و اگر قبول دارید، دیگر صریح‌تر از این [چه می‌خواهید] که پیغمبر بیاید و دست امیرالمؤمنین را در کنار خود بگیرد و بلند کند و بگوید: **هذا علیٌّ!** نه یك علی! اگر [فرضاً پیامبر] می‌گفت: «فعلیٌّ مولاه!» الآن در کتب اهل‌تسنّن می‌نوشتند: پیغمبر گفته است علی! حالا علیّ بن أدحم، یا علیّ بن خالد، یا علیّ بن زید! بالأخره یك علی درست می‌کردند و می‌گفتند که این هم آدم خوبی است و این خصوصیات را دارد! ولی فرمودند: «**هذا علیٌّ مولاه**»[1] یعنی این علی که الآن در کنار من است [مولای شما است!]

پیغمبر آن‌چنان مسئله را بست که هر عالم بی‌دین و بی‌انصاف سنّی برای انکار این قضیه مجبور است واقعهٔ غدیر را انکار کند، یعنی پیغمبر هیچ راهی باقی نگذاشت! اگر پیغمبر می‌گفت علیٌّ، آنها می‌گفتند که منظور علیّ بن زید است! این کسانی که می‌آیند و

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ٤٢٠.

جریانی را که حدّاقل سی‌هزار نفر جمعیّت حُجّاج در آن حضور داشته‌اند به این راحتی انکار می‌کنند، اگر توجیهی به‌دستشان می‌آمد چه‌کار می‌کردند! لذا پیغمبر برای اینکه هیچ راه توجیه و تأویلی را باقی نگذارد فرمود: «**هذا عليٌّ**؛ این علی که الآن در کنار من می‌بینید مولای شما است!» و همه قبول کردند و پذیرفتند و همه آمدند و بیعت کردند، اما هفتاد روز نگذشته بود که بیعت را کنار گذاشتند!

تعهّد و ایستادگی در مسیر حق

[آیه می‌فرماید:]

﴿ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ﴾[1]؛ «آن کسانی که می‌گویند پروردگار ما و مربّی ما خدا است و بعد هم پای قضیه می‌ایستند!»

حتی پیغمبر قبل از شهادت آمدند و برای مردم صحبت کردند و صریحاً گفتند: «**إنّي تارِكٌ فيكُم الثّقلَينِ؛ كتابَ اللهِ و عِترتي!**»[2] این را صریحاً گفتند، اما

---

[1] سوره فصلت (٤١) آیه ٣٠؛ سوره احقاف (٤٦) آیه ١٣.

[2] کفایة الأثر، ص ١٣٧. امام شناسی، ج ١، ص ٣١:
«من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می‌گذارم: یکی کتاب خدا؛ و دیگری عترت من!»

ما می‌بینیم که مردم شُل هستند و نسبت به مبانیِ پذیرفته شده، آن‌چنان‌که باید و شاید توجه ندارند! می‌گویند: «حالا ببینیم چه می‌شود! بسیار خوب، حالا ما محبّ اینها هستیم! حالا معلوم نیست که قضیه چیست! حالا خدا بزرگ است و چه کسی از فردا خبر دارد؟!» این دین و این تعهّد به درد نمی‌خورد!

جایگزین شدن سنّت‌های غیر اسلامی به‌جای عید غدیر

چرا باید عید غدیر افضل اعیاد امّت باشد؟ چشم پیغمبر روشن که بیاید و به این امّتش نگاه کند که نه‌تنها عید غدیر را افضل اعیاد نمی‌دانند، بلکه عید نوروز را که عید گبر و مجوس و زرتشتی‌ها است برای خود عید قرار می‌دهند و به شادمانی و پای‌کوبی می‌پردازند و به هم تبریک می‌گویند و فرا رسیدن سبز شدن علف‌ها را در بیابان جشن می‌گیرند؛ اما اگر الآن از دو تا بچه مسلمان سؤال کنند که در قضیهٔ غدیر چه اتفاقی افتاده و چه مسئله‌ای رخ داده است، می‌گویند نمی‌دانم!

چند روز پیش در بازار وارد مغازه‌ای شدم تا

چیزی بگیرم. صاحب مغازه پیرمرد خیلی خوش‌نفس و خوش‌قلبی بود. وقتی که پول آن جنس را پرداختم، یک پول دیگر هم درآوردم و گفتم این را هم به‌عنوان عید غدیر که دو سه روز دیگر است به شما می‌دهم. خیلی تشکر کرد و خیلی مبتهج شد و گفت: «بله آقا، عید نوروز هم در پیش داریم!» گفتم: «نه‌خیر، عید نوروز عید گبرها است و ما این عید را قبول نداریم!» گفت: «آقا، آقای شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان نوشته است!» گفتم: «ایشان اشتباه کرده که نوشته است! امام ما آقای شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح نیست!»

روایت موسی بن جعفر علیهما السلام در عدم مشروعیّت نوروز

امام ما موسی بن جعفر است که وقتی منصور دوانقی در هنگام نوروز در مدینه بارِ عام داده بود و به‌دنبال آن حضرت فرستاد که شما هم بیایید و در این بارِ عام ما شرکت کنید، حضرت در جواب فرمودند:

«إنّی قد فَتَّشتُ الأخبارَ عن جَدّی رسول‌اللَه فَلَم أجِد لِهذا خَبرًا و إنّهُ سُنّةٌ لِلفُرسِ و مَحاها الإسلامُ و

مَعاذَ اللَه أنْنُحيیَ ما مَحاهُ الإسلام![1] "من اخبار جدّم را تفتیش و تفحّص کردم و برای این عید [و بزرگداشت آن] اثری نیافتم. این عید سنّت فُرس است، (زرتشتی‌ها طبق یك سنّت، روز اول نوروز تا روز سیزدهم را که به‌عنوان روز نحس است عید می‌گرفتند و تاریخش هم خیلی مفصّل است!)[2] و اسلام این سنّت را محو کرده است و پناه بر خدا که ما إحیا کنیم آنچه اسلام آن را محو کرده است."»

در همان روایت جعلی ایشان در مفاتیح، مسائلی هست که اگر شخصی بخواهد به اصل روایت مراجعه کند، به جعلی بودن آن پی خواهد برد که اصلا این روایت دروغ است: در امروز سفینهٔ نوح بر کوه نشست، در امروز فلان شد و...! مسائل دیگری هم در اینجا هست.[3]

چرا عید غدیر، بزرگ‌ترین و ارزشمندترین عید است؟

این عید، بزرگ‌ترین و ارزشمندترین عید

---

[1] مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج ٤، ص ٣١٨.

[2] علل الشرائع، ج ١، ص ٤٠ ـ ٤٣؛ نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ١٩٢ ـ ١٩٨.

[3] جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ١١٤ ـ ١٢١.

است؛ زیرا مهم‌ترین و ارزشمندترین مسئله برای انسان در عالم خلقت، سعادت و کمال او است. آیا ما بالاتر از این مسئله چیزی را سراغ داریم؟!

[من‌باب‌مثال] ما وقتی که در بدن و جسم خودمان نگاه کنیم، این مسئله را بالوجدان می‌بینیم. خداوند به ما اعضایی داده است؛ دست، انگشت، ناخن، مو، پوست، پا، دل، روده، قلب، شُش، مغز و.... اینها اعضایی است که خداوند به ما داده است و به‌واسطهٔ این اعضا، این جسم انسان تحقّق پیدا می‌کند.

واضح‌ترین و بدیهی‌ترین مسئله این است که اگر قرار بر این باشد که انسان بخواهد از این اعضا حفاظت کند و امر دائر باشد بین اینکه کدام را بیشتر از دیگری [حفاظت کند،] آن اعضای رئیسه را بیشتر حمایت می‌کند؛ چون بقای بدن انسان به آنها است. [مثلاً] اگر امر دائر باشد بین اینکه انگشت انسان را ببُرند یا دست انسان را ببرند، خب خیلی واضح است که انسان انگشتش را می‌برد! یا اگر یک ناراحتی برای دندان پیش بیاید که برای چشم هم ضرر داشته

باشد و امر دائر باشد بین اینکه انسان دندانش را دربیاورد یا چشمش را دربیاورد، آیا انسان چشمش را درمی‌آورد یا دندانش را درمی‌آورد؟ یا اگر یک ناراحتی پیش بیاید و امر دائر باشد بین اینکه مقداری از رودهٔ انسان را ببُرند و یا اینکه معده‌اش را دربیاورند، آیا انسان معده‌اش را درمی‌آورد یا آن تکّه از روده را می‌کَند و کنار می‌اندازد؟ مثلاً آپانتیس را می‌کَند و کنار می‌اندازد!

این مسئله، واضح و بدیهی است که انسان همیشه متوجه شریف‌ترین و با ارزش‌ترین عضو از اعضاء بدن است. مهم‌ترین عضو از اعضاء بدن، مغز انسان است که انسان باید از آن محافظت کند و بیشتر روی آن توجه داشته باشد.

اهمّیت جنبهٔ باطن بر ظاهر

حالا این مسئله‌ای را که خدمتتان عرض کردم به جنبهٔ ظاهری انسان برمی‌گردد؛ اما جنبهٔ واقعی انسان، همان انسان و همان خود است! همان وجودی که بعد از این زنده است و بعد از این قرار دارد و بعد از این به حیات ادامه می‌دهد و کمال پیدا

می‌کند! اتفاقاً هر چه بر این بدن زمان بگذرد، فرسوده‌تر و لاغرتر می‌شود و سلول‌ها از بین می‌روند تا اینکه می‌گویند بسم اللَه، بفرمایید! دیگر تمام شد و پروندهٔ این بدن بسته شد! اما پروندهٔ آن بدن و آن نفس باز است و در آنجا دیگر فرسودگی راه ندارد، چون سلول‌های روح و نفس ما هیچ‌وقت فرسوده نمی‌شوند و اگر فرسوده بشوند طور دیگری فرسوده می‌شوند. وقتی خدا ما را خلق کرد، دیگر مُهر ابدیّت بر ما زده شد؛ ما دیگر هستیم! تا وقتی که خلق نکرده بود نه؛ اما همین‌که ما را خلق کرد، دیگر این پرونده باز شد و دیگر بسته نخواهد شد. حالا اینکه ما در این پرونده چه بنویسیم، یک مطلب دیگر است. آیا در این پرونده دروغ و کلک و دزدی و خیانت بنویسیم، یا در این پرونده عبادت و رضای الهی بنویسیم؛ آن دیگر به‌دست ما است، ولی پرونده دیگر بسته نخواهد شد؛ اما پروندهٔ جسم انسان فردا بسته می‌شود.

همین الآن که من دارم با شما صحبت می‌کنم، چند نفر در بیمارستان‌ها فوت کردند؟ ساعت بزنید

و ببینید تا ظهر چند نفر در طهران، در ایران، در بیمارستان‌ها، در منزل و در سایر جاها فوت می‌کنند؟ یک‌دفعه می‌بینید هزار نفر تا ظهر فوت کرده‌اند، ولی این هزار نفر جسمشان فوت کرده، اما نفسشان که از بین نرفته است! جسم یک لباس بود که آن را درآوردند و کنار انداختند، ولی خودشان وجود دارند و حیات دارند و تازه پروندهٔشان باز شده است و به آنها می‌گویند: «در این دنیا چه‌کار کردی؟ بیا حساب پس بده! این شصت سال و پنجاه سال چه‌کار کردی و چه طوری گذراندی؟» به بدنش که نگاه می‌کند می‌بیند فامیل و زن و بچه و فرزند و رفیق و شریک دارند می‌آیند تا بدنش را بردارند، اما خودش را که برنمی‌دارند! خودش همین‌طور دارد نگاه می‌کند و چه خوب و چقدر سعادت است برای آن کسی که نگاه کند و موقعیّت خودش را ببیند که مورد رضای الهی قرار گرفته است.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

«در یکی از سفرهایی که من به کربلا می‌رفتم، یك روز یکی از دوستان آمد و گفت: "فلانی، من الآن که داشتم به حرم سیدالشهدا می‌رفتم، دیدم که مردم دارند جنازه‌ای را می‌برند و روی این جنازه یك سگ قوی و سیاه نشسته است ولی مردم آن را نمی‌بینند و همین‌طوری دارند لاإله‌إلاالله می‌گویند. وقتی که این جنازه به دَم در صحن سیدالشهدا علیه‌السلام رسید، دیدم این سگ از روی جنازه پایین آمد و آنجا ایستاد و مردم آن بدن را به داخل

بردند!"»[1]

آن سگ پرونده‌ای است که همیشه باز است. حالا باید بگویی که در این دنیا چه‌کار کردی و چرا خودت را به شکل سگ درآوردی؟ بدن تو همین است که اینها بردند و دو بار هم به دُور ضریح طواف دادند که هیچ هم فایده ندارد و بعد هم داخل خاک می‌کُنند و دو تا بیل خاک هم به رویت می‌ریزند، ولی توی سگ دیگر باقی می‌مانی! آیا تو را هم می‌توانند خاک کنند و از بین ببرند؟!

بنابراین به لحاظ شرافت بین انسان و بدن، پرداختن به نفس و پرداختن به خود اصلاً قابل مقایسه با پرداختن به بدن و دندان و چشم و سر و مغز و دست و پا نیست؛ چون فردا این از بین می‌رود، حالا یا خودش از بین می‌رود و یا آن را از بین می‌برند! [مثلاً] یک آجر به سرش می‌خورد یا در خیابان تصادف می‌کند و خیلی راحت از بین می‌رود! الآن هم که تصادف خیلی راحت است. پس باید به‌دنبال آن چیزی باشیم که دیگر پرونده‌اش برای

---

[1] رجوع شود به معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۹۰ ـ ۱۹۲.

همه باز است!

علّت افضلیّت عید غدیر بر سایر اعیاد

حالا متوجه شدیم که چرا عید غدیر افضل اعیاد امّت است؟ چون در عید غدیر، امیرالمؤمنین علیه السلام ولایت بر جان و نفس را برای تربیت به‌سوی کمال به‌دست می‌گیرد و مربّی نفوس و قلوب به‌سوی کمالات واقع می‌شود. مسئله این است! تا به‌حال [این مسئولیّت بر عهدهٔ] پیغمبر بود، بیست و سه سال زحمت کشید، بلاغ کرد و مطالب را بیان کرد، با شدائد و مسائل زندگی کرد؛ الآن می‌خواهد این مسئولیّت را به عهدهٔ امیرالمؤمنین بگذارد.

اولیای الهی، تنها ادراک کنندگان حال و هوای امیرالمؤمنین در روز غدیر

من در مجلس که نشسته بودم و به این عباراتی که سرور ما از [کتاب] مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ می‌خواندند خوب گوش می‌کردم، دیدم که انگار این عبارت‌ها اصلاً وحی است! اگر رفقا هم بروند در منزل و کتاب را باز کنند و دقیقاً مطالعه کنند [متوجه خواهند شد.]

من روی هر جمله جمله‌ای که ایشان می‌خواندند فکر می‌کردم. دیدم که این مطالب جز از ولیّ‌ای [نمی‌تواند باشد] که خودش همان احساسی را که برای امیرالمؤمنین در روز عید غدیر بود [در وجودش لمس کرده است] و اگر [این‌گونه نمی‌دید،] نمی‌توانست این مطلب را به این نحو بگوید. همان احساس مسئولیّت و همان احساس تعهّد!

در کیفیّت عبارات ایشان دقت کنید که چه کلماتی به‌کار برده‌اند و چه نحوه بیان کرده‌اند. ایشان می‌خواهند بگویند که امیرالمؤمنین در روز عید غدیر نیامد خودش را به تاج رسالت و تاج صدارت مُتوَّج کند و به‌خاطر رسیدن به این پست ریاست ولایت عامّه، جشن بگیرد و بیا و برو داشته باشد و به شادی و پای‌کوبی و این مسائل بپردازد، بلکه تازه مصیبت امیرالمؤمنین شروع می‌شود؛ همان مصیبتی که برای رسول خدا بعد از واقعهٔ بعثت [پیش آمد!]

حال رسول خدا در زمان بعثت و مأموریّت سخت حضرت

[حضرت] سال‌ها با خدا خلوت کرده و

سال‌ها به کسی کاری نداشته و در میان افراد، او را فقط به‌عنوان یک محمد امین می‌شناختند. نه کسی با پیغمبر کاری داشت و نه پیغمبر با کسی کاری داشت و فقط گاه‌گاهی با عموی خود به سفر می‌رفت. بعد ازدواج می‌کند و زندگی آرام خود را با حضرت خدیجه می‌گذراند. روزها، هفته‌ها و گاهی از اوقات چهل روز از مکه بیرون می‌آید و ترک مکه را می‌کند و در غار حراء با خدای خودش تنها [خلوت می‌کند.] حضرت خدیجه هر دو روز یک بار برای آن حضرت غذا و آب می‌آورد، چون در آنجا آب و غذا وجود نداشت. آنجا فقط دو تا سنگ است که در کنار هم قرار گرفته‌اند و یک شبه غار را به‌اندازهٔ یک سایبان برای فقط یک نفر به‌وجود آورده‌اند و حتی دو نفر هم نمی‌توانند در آنجا باشند!

پیغمبر به اینجا رفته و دارد با خدای خودش راز و نیاز و مناجات می‌کند. مست در انوار جمال پروردگار است و اصلاً شب و روز را نمی‌فهمد، سرما و گرما را نمی‌فهمد! به قول خواجه:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان ❊❊❊ [قال و

مقال عالمی می‌کشم از برای تو][1]

اصلاً پیغمبر در آن‌موقع با فرشته‌های الهی کاری ندارد و فقط محو در جمال الهی است که یک‌مرتبه می‌گویند: بیا به رسالت و بعثت مبعوث شو و برو در میان مردم؛ آن‌هم چه مردمی! واقعاً تحفه بودند! از هر جهت تحفه بودند؛ از نظر توغّل در کثرات و تخیّلات و منیّت‌ها و اعتبارها! برو و این اعتبارها و منیّت‌ها و تخیّلات و تصوّرات را یکی‌یکی با مِنقاش و چکّش و تیشه و تبر از کلّهٔ اینها بیرون بیاور! ای دادِ بیداد، خدایا مگر ما چه گناهی کرده‌ایم که ما را از کنار خودت و درگاه خودت می‌رانی؟! تا به‌حال خوش بودیم و غم نداشتیم و کسی با ما کاری نداشت!

می‌دانید می‌خواهم چه بگویم؟ امروز روز عمامه‌گذاری سروران ما است. من این حرف‌ها را برای اینها می‌زنم، متوجه باشید! تا به‌حال کسی با ما کاری نداشت، کسی به ما نمی‌گفت کجا می‌روی و از کجا می‌آیی، در میان مردم راحت می‌رفتیم و کسی

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ٤١١.

به ما چپ نگاه نمی‌کرد، کسی آب دهان به صورت ما نمی‌انداخت و ما مورد تنفّر کسی نبودیم، راحت می‌رفتیم و راحت می‌آمدیم و مثل افراد عادی در اجتماع حرکت می‌کردیم و بحمداللَه با فراغ بال و آزادی کامل از نعمات اجتماعی بهره‌مند بودیم؛ حالا یک‌مرتبه می‌گویند بلند شو و به سراغ ابوسفیان و ابوجهل برو! بلند شو و به سراغ ولید و عُتبه برو! بلند شو برو و به اینها بگو که باید تمام انانیّت‌ها و خودیّت‌هایتان را کنار بگذارید! باید سجده‌ها و عبادت‌هایتان را کنار بگذارید! باید تخیّلاتتان را کنار بگذارید و رفض تمام این مسائل را بکنید! باید ریاست‌ها و شرافت‌ها و اینکه من از قریش هستم و تو از کجا هستی را کنار بگذارید! باید مولویّت و عبودیّت را کنار بگذارید! باید تمام مسائلی را که براساس هوای نفس در اذهان شما و شراشر وجود شما تمرکز و تحجّر پیدا کرده و همچون فولاد، سخت و سفت شده است یکی‌یکی بیرون بیاورید! باید بگویید من مانند آن غلام و آن غلام مانند من است و تفاوتی بین غلام و مولا نیست! باید بگویید

من مانند زن و زن مانند من است و تفاوتی بین مرد و زن نیست! باید بگویید و اقرار کنید که آمر و ناهی در عالم وجود فقط یکی است و او خدای متعال است!

حالا مگر کسی قبول می‌کند؟! چرا قبول نمی‌کنند؟ چون راحتی آنها در این بوده است و سالیانِ سال با آن زندگی کرده‌اند. چه کسی بدش می‌آید که به خودش سخت نگیرد؟! چه کسی بدش می‌آید که راحت باشد؟! چه کسی بدش می‌آید که در میان اجتماع همان‌طوری بگردد که سایر افراد می‌گردند؟! اگر راست می‌گویند، آنها هم مثل اینها بشوند تا ببینند وضعیّت چطور است! این رسالت و بعثت یک‌مرتبه در بیست و هفتم رجب برای پیغمبر می‌آید.

عبارت مرحوم آقا این بود که وقتی وحی بر پیغمبر آمد که باید بیایی و دیگر این خلوت‌ها تمام شد، [تازه اولِ مصیبت حضرت بود!] تا به‌حال کیف و مستی و خوشی و خلوت با محبوب و اینها بود، حالا باید بروی و اینهایی را که به‌دست آورده‌ای در

اجتماع خرج کنی! تو را می‌گیرند، می‌بندند، می‌زنند، به زندان می‌اندازند و....

هارون [موسی بن جعفر] را چهار سال در زندان می‌اندازد! شمر و یزید سر از بدن [امام حسین] جدا می‌کنند و بدنش را زیر سُم اسب می‌اندازند و زن و بچه‌اش را دربه‌در می‌کنند! حضرت سجاد را [اسیر] می‌کنند، امام صادق را می‌گیرند، امام باقر را می‌گیرند، امام علی‌النّقی را در حبس می‌اندازند، امام حسن [را مسموم می‌کنند!] آیا اینها خوشی است؟!

آیا موسی بن جعفر شش سال در زندان جشن می‌گرفت؟! آیا امام سجاد با آن غل و زنجیر ـ که در روایت داریم موقعی که امام باقر بدن آن حضرت را غسل می‌داد، هنوز آثار آن غل و زنجیر بود ـ[1] جشن می‌گرفت؟! آیا این ریاست‌ها جشن دارد؟! این ریاست‌ها کِیف دارد؟ آیا این ولایت و این امامتی که ائمه به آن رسیدند پای‌کوبی و سر و دست شکستن دارد؟! تهمت زدن به این و آن و

---

[1] المجالس السنية، ج ٤، ص ٢٧٥.

آبروی اسلام را بردن دارد؟!

معنای واقعی ولایت

حالا کدام ریاست و کدام ولایت، ولایت خدا است؟ آن ولایت و ریاستی که مسئولیّت می‌پذیرد، نه‌اینکه از خودش رفع مسئولیّت کند! اگر راست می‌گویید بیایید در خیابان راه بروید؛ نه‌اینکه در وسایل پلمب شده از منزل به اداره و از اداره به منزل بروید و فقط در بعضی از اوقات در مرئیٰ و منظر باشید! آن ریاست و مسئولیّتی که وقتی از غار حراء بلند می‌شود و می‌آید، بچه‌ها و اوباش به‌دنبالش راه می‌افتند و سنگ می‌زنند و پاهایش را مجروح می‌کنند و سرش را می‌شکنند و جنگ راه می‌اندازند![1] در روز اُحد فقط نود زخم شمشیر به امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد![2] حالا رسیدن به این ریاست پای‌کوبی دارد؟!

بروید در این عبارات مرحوم آقا دقت کنید تا ببینید که ایشان چه دردی داشت و چه چیزی را

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون جریانات زندگانی پیامبر اسلام صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، رجوع شود به سیری در تاریخ پیامبر اکرم.

[2] تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

می‌خواست بگوید و از چه حقیقتی می‌خواست پرده بردارد! اگر کسی برای رضای الهی می‌خواهد جلو بیاید و قدم بردارد [بسم اللَه،] این گوی و این میدان!

علّت عید گرفتن روز غدیر

این قضیه، قضیهٔ عید غدیر است. عید گرفتن در روز غدیر برای این است که ما در امروز به این نعمتِ عظمای الهی نائل شده‌ایم که اگر بدن ما دو سه روز دیگر بیشتر دوام ندارد و اگر جسم ما بیشتر از پنجاه شصت سال دیگر در این دنیا دوام ندارد، اما خداوند برای ما مربّی‌ای قرار داده است که چنانچه شاکر و متّبع و متابع باشیم، آن مربّی إحیا کنندهٔ نفس ما تا أبد الآباد خواهد بود! آن مربّی، امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء در امروز است.

بنابراین این عید برای امام زمان نیست؛ بلکه برای ما است! این عید برای امیرالمؤمنین نبوده است تا بیاید و خوشحالی کند؛ بلکه برای او مصیبت و گرفتاری بوده است!

مصیبت‌های امیرالمؤمنین بعد از ولایت

مگر گرفتاری نبود؟! اولین محک و تجربه

بعد از شهادت رسول خدا پیش آمد: خلافت ابی‌بکر!

ـ: یا علی، نباید با ابی‌بکر بیعت کنی!

ـ: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟

ـ: می‌آیند درب منزلت را آتش می‌زنند و زنت را جلوی چشمت تکه‌تکه [و مضروب] می‌کنند و بعد هم به گردنت عمامه می‌اندازند و تو را کشان‌کشان **كَما يُقادُ الجَملُ المَخشوشُ**[1] به مسجد می‌برند و هزار اهانت و ناسزا نسبت به تو روا می‌دارند و تو نباید حرف بزنی![2]

بفرمایید، این از اولش بود! حالا این جشن دارد؟! بعد دومش، سومش و همین‌طور...! تازه وقتی که امیرالمؤمنین به خلافت رسید، از همان روز دوم، جنگ شروع شد! شیطان [وسوسه] آماده دارد و در کیسه‌اش گذاشته است. طلحه و زبیر باید برای یک‌هم‌چنین روزی باشند. اینهایی که تا الآن چیزی نمی‌گفتند و خود را به دروغ یاور امیرالمؤمنین فرض

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۷۷.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۸۲.

می‌کردند، حالا باید پرده کنار برود! تا به‌حال یاور بودی برای اینکه علی به خلافت برسد؛ حالا که علی به خلافت رسید، حقّت را می‌خواهی؟ امیرالمؤمنین می‌گوید: «من به خلافت رسیده‌ام، به شما چه مربوط است؟! شما هم یکی از افراد دیگر هستید! چه می‌خواهید؟ بلند بشوید و به‌دنبال کارتان بروید! هر کس را که بخواهم حاکم می‌کنم و هر کس را نخواهم حاکم نمی‌کنم!»

ـ: یا علی، ما بیست و پنج سال با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نکردیم!

ـ: خب بیعت نکردید که نکردید! اگر وظیفهٔتان را انجام داده‌اید، پس از من چه می‌خواهید؟ و اگر وظیفهٔتان را انجام نداده‌اید، غلط کرده‌اید؛ می‌خواستید بروید و بیعت کنید![1]

امیرالمؤمنین با کسی شوخی ندارد. [می‌فرماید:] «اگر برای خدا کرده‌ای، چرا داری حقّت را از من می‌گیری؟! و اگر برای خدا نکرده‌ای، غلط کرده‌ای! کلاه سرت رفته است، می‌خواستی تو

---

[1] رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ١٦٤.

هم بروی و بیعت کنی تا تو را هم استاندار یک جا بکنند!» چون آنها به‌دنبال طلحه و زبیر می‌گشتند!

ولی اینها جنگ راه انداختند! گفتند یاعلی، یا حقّ ما را بده و یا به تو تهمت [قتل عثمان را] می‌زنیم! آخر ای‌نامرد، علی عثمان را کشت؟! چه کسی تهمت می‌زند؟ کسی که دلیل ندارد! مگر کسی می‌تواند به علی تهمت بزند؟! مگر کسی می‌تواند برعلیه علی دلیل بیاورد؟! علی صاف و پاك است و غَلّ‌وغَش ندارد! علی ریگی به کفش ندارد؛ ولی تو ریگ به کفش داری و تو غلّ‌وغش داری و تو می‌خواهی با علی به این نحوه برخورد کنی، لذا تهمت می‌زنی و می‌گویی: «یاأیّهاالناس، علی عثمان را کشته است؛ حالا باید بیاییم و او را بکشیم!» و جنگ راه انداختند.

همین طلحه در جنگ جمل دائماً داد می‌زد و مردم را تحریك می‌کرد. خواهرزاده‌اش از همان‌جا یك تیر برمی‌دارد و به پای طلحه می‌زند و می‌گوید: «ای لامذهب، اگر همه ندانند من که می‌دانم که تمام این حرف‌هایی که می‌زنی دروغ است؛ تو که از همه بیشتر

علی را می‌شناسی!» طلحه هم افتاد و بر سرش می‌زد و می‌گفت: «خَسِرَ الدّنیا و الآخرة شدم!»[1]

ولایت و هدایت امیرالمؤمنین حتی در ایام عزلت و خانه‌نشینی

اما کسی که با امیرالمؤمنین است دیگر خَسِرَ الدّنیا و الآخرة نیست! آخرتش که دیگر معلوم است، چون در آخرت حکومت در دست امیرالمؤمنین است! بله، شما در دنیا توانستید علی را دو روزی خانه‌نشین کنید؛ خب اینکه به نفع علی شد! ای‌احمق‌ها، آخر کسی یك‌هم‌چنین دُرّ و گوهری را کنار می‌گذارد و بیست و پنج سال خانه‌نشین می‌کند؟! بسیار خوب، امیرالمؤمنین هم بیکار ننشست، رفت و کار خودش را می‌کرد؛ زراعت می‌کرد، شاگردان خودش را یکی‌یکی انتخاب کرد و تربیت می‌کرد. می‌رفت و می‌نشست و با آنها سلام‌علیك و خوش‌وبش می‌کرد و همین جوان‌ها و خوش‌نفس‌ها را جذب می‌کرد و با آنها شروع به حرف‌زدن می‌کرد.

---

[1] رجوع شود به الفتوح، ابن‌أعثم، ج ۲، ص ٤٧٨؛ تاریخ خلیفة، ص ۱۱۱.

مگر این اصحاب امیرالمؤمنین یک‌دفعه صبح مثل جوجه درآمدند؟! نه آقا، امیرالمؤمنین یکی‌یکی سراغ همین بچه‌ها می‌رفت و محبت خودش را در دل آنها می‌کاشت؛ وقتی که اینها بزرگ می‌شدند، اصحاب سیدالشهدا می‌شدند، اصحاب امام مجتبی می‌شدند، اصحاب امام سجاد می‌شدند!

امیرالمؤمنین که بیکار نمی‌نشست؛ همین جوان‌ها را یکی‌یکی تربیت می‌کرد و آنها را مستعدّ برای تلقّی و قبول ولایت می‌کرد! بسیار خوب، شما این کار را انجام دادید و بیست و پنج سال [علی را خانه‌نشین کردید و] علی هم به امر خدا نهایت مظلومیّت خودش را انجام داد؛ ولی آیا حکومت آن طرف هم به‌دست جناب عمر و جناب ابوبکر است؟! ای احمق، آن طرف قضیه را می‌خواهی چه‌کار کنی؟ اینجا بیست و پنج سال این کار را کردی و علی هم هیچ چیزی نگفت؛ ولی خود امیرالمؤمنین دارد می‌گوید که حکومت آن طرف به‌دست من است:

کلام امیرالمؤمنین به حارث همدانی

يا حارِ هَمدانَ مَن يَمُت يَرَنى * مِن مُؤمِنٍ أو مُنافِقٍ قَبَلا**

وَ أنتَ عندَ الصِّراطِ تَعرفُنى * فَلاتَخَف عَثرَةً و لازَلَلا**[1]

ای‌حار همدان، هر کسی بمیرد تازه پرونده‌اش به‌دست من می‌رسد؛ چه مؤمن باشد یا منافق باشد، از قبل باشد یا از بعد باشد، تفاوتی نمی‌کند! مثل اینکه پروندهٔ همهٔ انبیا به‌دست امیرالمؤمنین رسیده بوده است، چون می‌فرماید: «قَبَلا؛ از قبل!» و همین‌طور هم بوده است و روایت داریم که هر پیغمبر به همان مقدار پیش خدا اجر داشت که به ولایت امیرالمؤمنین نزدیك بود![2]

و در موقع احتضار و در موقع قبر که می‌شود ما را می‌بینی! هم‌چنین در هنگام عبور از صراط

---

[1] الأمالی، شیخ مفید، ص ۷. از سیّد حمیری. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۷۵: «ای حارث هَمْدانی، هر کس بمیرد مرا خواهد دید؛ چه از مردمان مؤمن باشد و چه از مردمان منافق دوبین و خودپسند!
و تو در هنگام عبور از صراط مرا می‌شناسی، پس از هیچ خطا و لغزش مهراس!»

[2] رجوع شود به بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۰ ـ ۷٤.

ـ یعنی در جایی که جهنم و لهیبِ آتش است و آن کسانی که در دنیا آمده‌اند و هر کاری کرده‌اند، حالا باید بیایند و بهشت و رضوان الهی را نگاه کنند ـ من می‌آیم و تو مرا می‌بینی و می‌شناسی! پس اگر ولایت ما را داری [از هیچ خطا و لغزش مهراس!]

حارث هَمْدانی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در بستر بیماری ناراحت بود. حضرت برای عیادتش رفته بودند و در همان‌جا از دنیا می‌رود. حضرت می‌فرماید: «تو که ولایت ما را داری از هیچ چیز نترس! خودم در آنجا می‌آیم و تو را مثل برق عبور می‌دهم و داخل در بهشت می‌کنم و تو را جلیس و هم‌نشین خودم قرار می‌دهم!»[1]

حکومت واقعی در دست کیست؟

حالا کدام یک از اینها ولایت است؟ و آیا این دنیا جشن گرفتن دارد یا آن دنیا؟! اینکه پیغمبر فرمودند عید غدیر افضل اعیاد امّت من است به‌خاطر این است که حکومت آخرت و حکومتِ آن طرف را به‌دست امیرالمؤمنین دادند، حکومت این طرف

[1] الأمالی، شیخ مفید، ص ۳ ـ ۷.

که می‌آید و می‌رود!

ای ابی‌بکر، آخر تو که دو سال بیشتر خلافت نمی‌کنی، ارزش این کارها را دارد؟! حالا باز عمَر حدّاقل ده سال خلافت کرد.[1] تمام این زدن و کشتن و سقط کردن و مالک بن نویره را به قتل رساندن و با زن او زنا کردن[2] و... برای دو سال بود؟![3] آیا این دو سال ارزش این کارها را داشت؟! حالا مردم در موقع احتضارِ ابی‌بکر که نمی‌دانند الآن علی بالای سرش آمده و می‌گوید چه‌کار کردی؟ لذا همین‌طور بر سرش می‌زند و می‌گوید: «ای داد که من خلافت را غصب کردم!» امیرالمؤمنین در خانه‌اش است و مردم او را نمی‌بینند، ولی ابوبکر در موقع احتضار

---

[1] الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۷۳:

«طَعنَ عمَر بن الخطّاب یوم الأربعاء....»

ترجمه: «عُمر بن خطاب را در روز چهارشنبهٔ سال بیست و سه هجری قمری که چهار شب از ماه ذی‌حجه مانده بود، خنجر زدند و در صبح روز یکشنبه اول ماه محرم سال بیست و چهارم هجری قمری دفن نمودند.
بنابراین مدت حکومت عمر از روز فوت ابوبکر، ده سال و پنج ماه و بیست و یک شب بود و تا زمانی که دقیقاً بیست و دو سال و نه ماه و سیزده روز از روز هجرت پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله می‌گذشت ادامه داشت.» (محقق)

[2] المختصر فی أخبار البشر (تاریخ أبی‌الفداء)، ج ۱، ص ۱۵۸.

[3] أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۹۱.

علی را می‌بیند که در بالای سرش می‌فرماید: «چرا غصب خلافت کردی؟ چرا این کار را کردی؟» اگر چشم آن افرادی که در اطراف ابوبکر بودند باز می‌شد، آن‌وقت می‌فهمیدند که حکومت در دست کیست! ولی امیرالمؤمنین چشم‌ها را می‌بندد و می‌گوید در جهل بمانید تا اینکه فردا نوبت شما هم بشود! فردا یکی‌یکی به سراغ شما می‌آیم؛ سراغ عمر رفت، سراغ عثمان رفت، سراغ عبدالرّحمان عوف رفت، سراغ ولید رفت، سراغ خالد رفت، سراغ همهٔ آنها و سراغ همهٔ ما می‌آید! البته إن‌شاءاللَه امیرالمؤمنین با روح و ریحان سراغ ما می‌اید و از کرم آن حضرت بعید است که [غیر از این باشد!]

عید غدیر، عید عظمای بشریّت و روز بیعت با امام زمان

مسئله فقط به شیعه مربوط نیست؛ بلکه این عید، عید عظمای انسانیّت و بشریّت است! عیدی است که انسان از نقطه‌نظر کمال روحی دیگر خاطرش جمع است؛ ولی در اینجا یک «اما» دارد: اما درصورتی‌که ما خودمان را در اختیار ولایت بگذاریم! «اما» برای اینجا است. خدا می‌فرماید: مگر

تو نمی‌خواستی که به‌دنبال کمال بروی؟! خب من [راهش را] برایت آوردم و پیغمبر در روز غدیر امیرالمؤمنین را برای کمال گذاشت! مگر همین را نمی‌خواستی؟! اگر علی رفت، امام حسن هست! اگر او هم رفت، سیدالشهدا هست و بعد حضرت سجاد هست و همین‌طور الآن امام زمان علیه السلام هست!

پس امروز متعلق به امام زمان علیه السلام است و اینکه امروز را جشن می‌گیریم در واقع داریم با امام زمان علیه السلام بیعت می‌کنیم! مقصود ما این است. امیرالمؤمنین که برای هزار و چهارصد سال قبل است و صاحب ولایت ائمه، امیرالمؤمنین علیه السلام است و این ولایت تا به امروز منتقل شده است و امروز برای امام زمان است.

ما باید در روز غدیر با امام زمان بیعت کنیم؛ بیعت بر سر اینکه تعهد کنیم که از این به بعد آنچه مورد نظر آن حضرت است انجام بدهیم! با خودمان شوخی نکنیم و خودمان را گول نزنیم و سر خودمان را در برف نکنیم؛ بلکه آنچه می‌دانیم که اگر حضرت

بود آن را به ما امر و نهی می‌کرد، همان را انجام بدهیم!

معنای روایت امام صادق در مورد إحیای امر اهل‌بیت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

رَحِمَ اللَه شیعتَنا الّذینَ یُحیونَ أمرَنا؛[1] «خداوند شیعیان ما را که إحیای امر ما را می‌کنند [رحمت کند!»]

نه‌اینکه فقط می‌نشینند و نقل و شیرینی می‌خورند و بعد هم می‌روند بیرون و می‌گویند الحمدلله که ما امروز را عید گرفتیم؛ بلکه شیعیان ما کسانی هستند که می‌خواهند بدانند چه خبر است و می‌خواهند بدانند امام صادق چه گفته است تا به آن عمل کنند. این می‌شود إحیای امر!

اگر مجالس سیدالشهدا برقرار کنیم تا از این مجالس فقط به مسائل احساسی بپردازیم، این فایده ندارد! بلکه باید ببینیم که امام حسین چه کسی بوده و چه کرده و چه جریانی اتفاق افتاده است و اگر ما

---

[1] مصادقة الإخوان، ص ٣٤؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ١٣٥. با قدری اختلاف در مصادر.

بودیم با امام حسین چه می‌کردیم؛ الآن هم همان را پیاده کنیم!

امام حسین با امام زمان چه فرقی می‌کند؟! امام زمان هم فرزند امام حسین است؛ پس همین الآن بیاییم و همان کاری را که امام حسین خواسته و دیگران انجام نداده‌اند، ما انجام بدهیم!

روایت امام باقر در خصوص صفات متابعین واقعی پیغمبران

این عید، همان عیدی است که اگر انسان متوجه باشد می‌تواند نهایت استفاده را نسبت به این مسئله داشته باشد. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«إنّ اللَه عزّوجلّ جَعلَ فی کُلٍّ مِن الرُّسُلِ بَقایا مِن أهلِ العِلمِ یَدعونَ مَن ضَلَّ إلَی الهدَی و یَصبِرونَ مَعَهُم عَلَی الأذَی یُجیبونَ داعیَ اللَهِ و یَدعونَ إلَی اللَهِ فَأبصِرهُم رَحِمَکَ اللَهُ فَإنّهُم فی مَنزِلَةٍ رَفیعَةٍ و إن أصابَتهُم فی الدُّنیا وَضیعَةٌ إنّهُم یُحیونَ بِکِتابِ اللَهِ المَوتَی.»[1]

---

[1] الکافی، ج ۸، ص ٥٦.

ترجمه: «خداوند عزّوجلّ برای هر کدام از رسولان خویش، وجود باقیه‌ای از اهل علم قرار داده است که گمراهان را به‌سوی هدایت دعوت کنند و به

حضرت می‌فرمایند: خداوند با هر پیغمبری بقایایی از افراد و متابعینش قرار داده که بعد از آن پیغمبر، راه آن پیغمبر را با همان صفا و با همان ظرافت و با همان دقت ادامه می‌دهند و این‌طرف و آن‌طرف نمی‌روند! خیلی‌ها ممکن است که بیایند و ادّعای متابعت و دعوت و تبلیغ کنند؛ اما چه دعوت و تبلیغی؟ دعوت تبلیغ هوای نفس در نقاب متابعت از رسول! ولی امام باقر می‌فرماید که خداوند برای هر پیغمبری افرادی را از شیعه و متابعین او قرار داده است که بعد از او همان راه را به همان کیفیّت ادامه می‌دهند و قضیه را کم و زیاد و بالا و پایین و امروز و فردا نمی‌کنند و مسائل را مطابق با مصالح، این‌طرف و آن‌طرف نمی‌کنند! اینها افرادی هستند که گمراهان را دستگیری می‌کنند و همان اذیّتی را که برای پیغمبران بود، برای خودشان و برای راه خودشان متحمّل می‌شوند و با آنها صبر بر اذیّت و

همراه آنان بر سختی‌ها صبر نمایند، و دعوت کنندهٔ الهی را اجابت کنند و به‌سوی خدا دعوت نمایند. پس آنان را بشناس خدایت بیامرزد؛ چرا که ایشان در جایگاهی بس والا قرار دارند، هرچند در دنیا جایگاهی نداشته باشند، که ایشان مردگان را با کتاب خدا زنده می‌کنند.» (محقق)

صبر بر ناملایمات می‌کنند. اینها افرادی هستند که به‌وسیلهٔ کتاب الهی إحیای موتیٰ می‌کنند.

حالا ما متوجه شدیم که اهمّیت رسالت و تعهّدی که بر دوش اهل علم و اهل دین است چقدر است؟ اهل علم و اهل دین آن کسانی هستند که به‌دنبال پیغمبر دارند آن مسیر را ادامه می‌دهند و الآن همان نحوهٔ تبلیغ و حشر و نشر را دارند و ناراحتی‌ها را تحمّل می‌کنند.

اهمّیت و ارزش والای تلبّس به لباس پیامبر

آن افرادی که به‌خصوص در این زمان به کسوت و لباس علم متلبّس می‌شوند و رسالت پیغمبر و ائمه را عیاناً و جلیّاً بر عهده می‌گیرند، افرادی نبوده‌اند که از خانه فرار کرده باشند و به حوزه آمده باشند! اینها افرادی نبوده‌اند که آنها را از خانه بیرون کرده باشند و جایی راه نداده باشند! اگر استعداد اینها از آن افرادی که در سایر اماکن علمی و دانشگاهی می‌روند بیشتر نباشد، کمتر هم نیست! اینها افرادی هستند که در این زمان هزار ناراحتی را بر خود می‌خرند و تحمّل می‌کنند؛ ناراحتی‌هایی که

ما در زمان سابق هم نداشتیم! این افراد نباید تصوّر کنند که الآن با این وضع، مردم با دسته گل و طاق نصرت از آنها استقبال می‌کنند! اینها افرادی هستند که سختی‌ها را بر خود می‌خرند، نگاه‌های بغض‌آلود جامعه را که حتی سابق نبود، الآن به خود می‌خرند و شدائد را تحمل می‌کنند، از آن آزادی که حقّ طبیعی زیست هر شخص در جامعه است صرف نظر می‌کنند و فقط و فقط برای رضای خدا لباس رسول خدا را می‌پوشند؛ لباسی که رسول خدا در روز غدیر بر قامت امیرالمؤمنین علیه السلام پوشاند! یعنی یا علی، من که تو را به ولایت نصب کردم، باید از نقطه‌نظر ظاهر این لباس را داشته باشی! عمامه‌ای سبز رنگ به نام سحاب[1] بود که پیغمبر آن را در روز غدیر با دست خودش بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام بست. یعنی [فقط] این لباس برای تبلیغ قابلیّت دارد؛ نه‌اینکه بیاییم درس طلبگی بخوانیم و با کت و شلوار در میان مردم راه برویم، آن هنر و افتخار نیست؛ بلکه افتخار برای آن کسانی است که

---

[1] فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۶.

علیٰرغم تمام مضیقه‌ها و تنگ نظری‌ها و نابسامانی‌هایی که دیگران به‌وجود آورده‌اند، بدون توجه به آنها خود را در جامعه به شکل و لباس رسول خدا درمی‌آورند تا مردم فراموش نکنند!

مگر ما از مخالفین دین و اسلام نمی‌شنویم که می‌گویند روزی خواهد آمد که کاری بر سر اسلام بیاوریم که یک طلبه دیگر نتواند در خیابان‌ها راه برود؟! شما نمی‌دانید که چه نقشه‌هایی به‌دست چه کسی انجام شده و چه نقشه‌هایی در پیش است! آیا این افرادی که متصدّی هستند این مطالب را نشنیده‌اند یا نمی‌خواهند بشنوند که چه نقشه‌ها و دسیسه‌هایی برای بی‌آبرو کردن اسلام دارد انجام می‌شود؟!

آیا اینهایی که در این زمان خودشان را به لباس روحانیّت درمی‌آورند، احساس ندارند و فقط بقیه احساس دارند؟! آیا اینها آزادیِ رفت و آمد در جامعه را [دوست] ندارند و فقط بقیه [دوست] دارند؟! اگر هنر دارید شما هم [ملبّس] بشوید!

به‌تحقیق می‌توان گفت که امروزه این افراد

جزء افتخارات ملّی ایران محسوب می‌شوند؛ افرادی که با تمام این تضییقات و نابسامانی‌ها [باز هم طلبه می‌شوند!] تضییقات و نابسامانی‌هایی که متأسّفانه دامن‌گیر اجتماع ما و با صد هزار تأسّفِ بیشتر، دامنگیر خود ما و مؤمنین و خانواده‌های آنان شده است که وقتی اسم طلبه می‌آید، ابراز نفرت و انزجار می‌کنند و حالتشان تغییر پیدا می‌کند!

خب اگر طلبه نبود، آن زنِ تو بر تو حرام بود! اگر طلبه نبود، آن نماز و روزه را از کجا می‌توانستی بخوانی؟ اگر طلبه نبود، چه کسی از مبانی دین اسلام حمایت می‌کرد؟ آیا آن افرادی که سرشان فقط در کار خودشان است؟!

نحوهٔ دفاع از اسلام در زمان حاضر

امروز دفاع از اسلام دیگر با رساله‌های عملیه انجام نمی‌شود؛ بلکه امروز دفاع از اسلام جهاد می‌خواهد، مطالعه می‌خواهد، وارد شدن در مبانی می‌خواهد، درس می‌خواهد، اخلاقِ عملی می‌خواهد، عمل بر طبق موازین می‌خواهد!

آن طلبه‌ای که در امروز عمامه می‌گذارد و

دارد به مردم اعلام می‌کند که من دنباله رو پیغمبر هستم، واقعاً نهایت فداکاری را نسبت به خودش دارد انجام می‌هد و باید سپاس و شکر این فداکاری بشود؛ وإلاّ برای من هم خیلی راحت است که عمامه را از سرم بردارم و مانند یکی از افراد، کت و شلوار بپوشم و در خیابان راه بروم و بعد هم خودم را استاد دانشگاه کنم و شروع کنم به حرف زدن و هیچ مسئله‌ای هم پیش نمی‌آید!

توطئهٔ حذف لباس پیامبر از جامعه توسّط انگلیس

دو نفر بودند که عمامه‌ها را به دستور انگلیس از سر افراد برداشتند: یکی رضا شاه در ایران؛ و دیگری آتاترک در ترکیه. هر دوی اینها نوکر انگلیس بودند و هنوز که هنوز است دست انگلیس در کار است!

در زمان رضا شاه ملعون، مرحوم جدّ ما [گفته بود] بدون عمامه ـ چون عمامه ممنوع شده بود ـ و با یک شب کلاه و قبا یا لبّاده از میدان بهارستان طهران به‌سمت میدان مُخبرالدّولة می‌روم ـ البته نمی‌دانم که الآن اسمش چیست ـ و از آنجا دوباره

برمی‌گردم. به ایشان می‌گفتند که چرا این کار را می‌کنی؟ می‌گفت:

«[اگر] این عمامه را از سر من برداشته‌اند، من همین‌طور قدم می‌زنم تا چشم مردم به ما بیفتد و آن لباس رسول‌اللَه را فراموش نکنند!»[1]

این را می‌گویند حمیّت دینی! ولی عده‌ای هم بی‌همت و بی‌غیرت بودند که نتوانستند این جوّ را تحمّل کنند و خودشان عمامه‌ها را برداشتند. می‌گفتند: «مردم به ما بد می‌گویند، پس بیاییم مثل مردم بشویم!» اصلاً تو قابل عمامه نیستی و قابلیّت نداری لباس رسول خدا را بپوشی که فرمود: «**العَمائِمُ تیجانُ المَلائِکة**؛[2] عمامه تاج ملائکه است!» یعنی تنازل آن جنبهٔ نور در عالم ظاهر که ملائکه را در کسوت بهاء و بهجت قرار می‌دهد به‌صورت عمامه است؛ لذا مستحب است که تمام افراد عمامه بر سرشان بگذارند و در موقع نماز عمامه بر سر گذاشتن مستحب است؛[3] البته نه این عمامه‌ای که ما

---

[1] رجوع شود به وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۰.

[2] روضة المتقین، ج ۷، ص ٦٣٦.

[3] رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۱۱۹؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷.

بر سرمان می‌گذاریم، بلکه یک عمامهٔ مختصرتر به رنگ سفید یا زرد و آنهایی که سیّد هستند عمامهٔ سبز بگذارند که ثواب نماز با عمامه از نماز بدون عمامه هفتاد برابر بیشتر است![1]

این کاری بود که رضا شاه کرد و به‌دنبال آن مسخره و استهزاء و مَتلک بود، و آن معاندینی که در آن‌موقع جزء رؤسا و سران مشروطه بودند و سر و کارشان در پرونده‌های انگلیس پیدا می‌شد، آمدند و به جان اسلام و روحانیّت افتادند؛ ولی عده‌ای هم صبر کردند و این مسائل و مشقّت‌ها را تحمّل کردند و با اذیّت‌ها ساختند تا اینکه این رسالت را به افراد دیگر بسپارند و از زیر بار مسئولیّت شانه خالی نکنند.

رواج سنن ملّی و عربی‌زدایی

یکی از کارهای دیگری که در زمان سابق کردند رواج سنن ملّی بود که می‌دانید این مسائل سنن ملّی، آنها را به چه افتضاحی کشاند! جشن گرفتن‌های نوروز و قبل و بعد و پسوند و

---

[1] جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷ و ۷۸، با قدری اختلاف.

پیشوندی که برای این مسائل به‌وجود آوردند که واقعاً بچه به کار و أعمال بزرگانشان می‌خندید!

زبان عربی را که زبان دین است به‌عنوان حمایت و دفاع از زبان ملی و زبان رسمی و زبان فارسی تغییر دادند. این مسئلۀ تغییر زبان برای الآن نیست، بلکه مربوط به زمان گذشته است و دست انگلیس و استعمار و فراماسون در این مسئله بود و هنوز هم هست.

ما هم دانسته یا ندانسته داریم پیروی همان مرام و مکتب را می‌کنیم. چرا باید الفاظ عربی در زبان ما از بین برود؟! مگر زبان عربی بهترین زبان دنیا نیست؟! متقن‌ترین زبان دنیا زبان عربی است! نماز ما عربی است، قرآن ما عربی است، روایات ما عربی است، تمام اینها عربی است![1] در روایت داریم:

«لسانُ أهلِ الجنّةِ العربيّةُ؛[2] زبان اهل بهشت عربی

---

[1] برای اطلاع بیشتر از مزایای زبان عربی، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٠٧ ـ ١٤١.

[2] الاختصاص، ص ٢٦٤:

«فَضّالٍ عن عُمَرَ بنِ أبانٍ عَن بَعضِهِم قال: "كانَ

است و باهم عربی صحبت می‌کنند.»

این زبان را از بین بردند؛ گفتند ما زبان خارجی را برمی‌داریم! آخر ای بی‌انصاف‌ها، شما واقعاً زبان انگلیسی را هم برداشتید؟!

آنها که می‌دانند مردم به انگلیسی توجه می‌کنند، چرا می‌گویند ما همه را برمی‌داریم؟ پس آنها می‌خواهند عربی را بردارند! چند تا لغت انگلیسی و فرانسوی را برمی‌دارند و بعد می‌گویند که ما نسبت به همهٔ مسائل به یک چشم نگاه می‌کنیم و منظور ما زدودن الفاظ بیگانه از فرهنگ فارسی

خمسَةٌ مِن الأنبیاءِ سُریانیّونَ: آدمُ و شَیثٌ و إدریسُ و نوحٌ و إبراهیمُ علیهم السّلام و کان لِسانُ آدَمَ علیه السّلام العَرَبیَّةَ و هو لِسانُ أهلِ الجَنّةِ فَلمّا أن عَصَی ربَّهُ أبدَلَهُ بِالجَنّةِ و نَعیمِها الأرضَ و الحَرثَ و بِلِسانِ العَرَبیّةِ السُّریانیّةَ.“»

ترجمه: «فضّال از عمر بن أبان از بعض ائمه علیهم السلام روایت می‌کند که فرمود: ”پنج نفر از انبیا زبانشان سُریانی بود: حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم علیهم السلام. و زبان حضرت آدم علیه السلام در ابتدا عربی بود که زبان اهل بهشت است و چون نافرمانی خدا نمود خداوند به‌جای بهشت و نعمت‌های آن، زندگی زمینی و زراعت را به او داد و به‌جای زبان عربی زبان سریانی را.» (محقق)

است.

مخالفت نویسندگان بی‌دین با زبان عربی (ت)

شما فقط عربی را حذف می‌کنید و بعد هم در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران فیلم نشان می‌دهید و جبّار باغچه‌بان بی‌دین را که می‌گفت: «من وقتی که ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾[1] را می‌شنوم، یاد "بع بع" گوسفند می‌افتم!»[2] به‌عنوان معلّم دلسوز در این تلویزیون به نمایش می‌گذارید! مصیبت ما تا کجا است!

---

[1] سوره فاتحه (۱) آیه ۵. روح مجرّد، ص ۱۶۲:
«من فقط تو را عبادت می‌کنم و از تو استعانت می‌طلبم!»

[2] وطن‌دوست، ص ۱۲۰:
«اما پس از رضا پهلوی، از نویسندگانی که به این امر اهتمام زیادی داشتند، جبّار باغچه‌بان بود. باغچه‌بان با الفبای فارسی امروز که در حقیقت همان الفبای عربی است مخالفت می‌ورزید. او تغییر الفبای پهلوی را به الفبای عربی، تأثیرپذیری ایرانیان از فرهنگ عرب‌ها یاد کرده و این مسئله را شایستهٔ ایرانیان نمی دانست.
او تغییر الفبای امروزین زبان فارسی را که در فرهنگ و زبان قرآن ریشه دارد به الفبای لاتین پشنهاد کرد. او جسارت و کج‌دهنی به زبان عربی را به حدّی رسانده بود که با دهان و حلق خود صداهای حروف را به مسخره می‌گرفت و می‌گفت:
چه ضرورتی دارد که به تقلید از عرب‌های بدوی و بی‌فرهنگ، یا باید مانند گربه‌ها "مَعو مَعو" کنیم و یا مانند بز صدای "بَع بَع" دربیاوریم. پس بهتر است که مانند دیگر مردم دنیا این الفبا را به الفبای لاتین تغییر بدهیم. زیرا هم آسان‌تر است و هم زبان رایج و عامه پسند است و هم زبان رسمی و بین‌المللی است و هم از قواعد زنده برخوردار است!»
و هم‌چنین رجوع شود به فرهنگ و زبان، شمس‌الدّین رحمانی.

جبّار باغچه‌بان یکی از آن بی‌دین‌ها و بی‌انصاف‌هایی بود که با گروه همپالکی‌های خودش؛ پورداود، سعید نفیسی و فروزانفر لا مذهب و امثال‌ذلک آمدند و در مقابل اسلام و ایمان و روحانیّت به هدم دین و روحانیت و علم پرداختند! آن‌وقت این فرد باید در مملکت اسلامی به‌عنوان معلّم دلسوز برای اطفال معرّفی بشود؟![1] حالا متوجّه شدید که چه دست‌هایی و چه مسائلی در کار است؟

مرحوم آقا در سال آخر حیاتشان، حالشان خیلی منقلب بود و ناراحتی داشتند. من یادم است در سفری که به مشهد مشرّف شدیم، در همین روز عید غدیر بود که می‌خواستند عمامه بگذارند. ایشان فرمودند:

«من با چشمم مانند روز دارم می‌بینم که همان دست‌های فراماسون که آمد رضا شاه را بر این ملّت حاکم کرد و عمامه را برداشت، الآن دارد در میان ما کار انجام می‌دهد!»[2]

---

[1] رجوع شود به فارسی (خوانداری)، چهارم دبستان، درس دهم: باغچهٔ اطفال، ص ٨٤، چاپ دوم، سال ١٣٩٤ هـ.ش.

[2] برای اطلاع بیشتر از کوشش‌های استعمار برای برانداختن زبان عربی و قرآن در ممالک اسلامی، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص

و مصیبت از این بالاتر اینکه حوزهٔ علمیهٔ ما هم به این درد و مصیبت مبتلا است! اسم جلسهٔ بحث و گفتگو را کانون گفتمان دینی می‌گذارند! کانون یعنی چه؟! گفتمان یعنی چه؟!

آخر آقاجان، هر چیزی حدّی دارد! شما دیگر چرا؟! بگویید: جلسهٔ بحث! مگر جلسهٔ بحث چه مشکلی دارد که شما باید آن را عوض کنید؟! چرا ما باید خودمان را همراه و همرنگ با عدّه‌ای جاهل پیش ببریم؟! خب بگوییم: جلسهٔ بحث راجع به مسائل دینی!

در همین مدرسهٔ فیضیه به‌جای اجتماع، گردهمایی می‌گویند! آخر مگر اجتماع چه مشکلی دارد؟! گردهمایی دیگر چیست؟! گفتمان چیست؟! حالا الفاظ رکیک دیگری را که جایگزین الفاظ عربی شده است خودتان بهتر می‌دانید![1]

وظیفهٔ همهٔ ما در باب إحیای سنن اسلامی

لذا وظیفهٔ ما است که در إحیای سنن اسلامی

---

۱۷٦ ـ ۱۸۱.

[1] جهت اطلاع از اینکه زنده کردن لغات فارسی باستانی، برگشت از تعالیم قرآن است، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٤١ – ١٦٣.

نهایت جهاد و کوشش را انجام بدهیم. باید در خانواده مکالمهٔ عربی انجام شود. از همین امروز شروع کنید و با بچه‌های خودتان مکالمهٔ عربی کنید تا از کوچکی عربی یاد بگیرند و بتوانند زبان عربی را مانند زبان مادری در وجود خودشان احساس کنند![1] عربی زبان دین ما و قرآن ما است، زبان‌های دیگر چیست؟! آقاجان، همهٔ اینها از روی نقشه است![2]

وظایف طلبه‌ها در شرایط امروزی جامعهٔ اسلامی

آنچه در امروز وظیفهٔ یک طلبه است این است که:

اولاً: در نهایت کوشش و دقت و بدون اتلاف وقت، خودش را مجهز کند تا از مبانی اسلام با دلیل ـ نه فقط با شعار ـ دفاع کند! اینکه من خدمتتان

---

[1] الخصال، ج ۱، ص ۲۵۸:
«عَن أحمدَ بنِ محمّدِ بنِ أبی‌نَصرٍ البَزَنطیّ عَن رَجُلٍ مِن خُزاعَةَ عَن أسلَمیٍّ عَن أبیهِ عَن أبی‌عَبدِاللَهِ علیه السّلام قال: تَعَلَّموا العَرَبیَّةَ فَإنَّها کَلامُ اللَهِ الّذی تَکلَّمَ بِه خَلقَه....» نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٦٥:
«عربیّت را یاد بگیرید، زیرا آن کلام خدا است که بدان وسیله با خلق خود تکلّم می‌کند....»

[2] جهت اطلاع از لزوم تکلّم به زبان عربی برای جمیع مسلمانان، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ١٦٣ ـ ١٧٦.

عرض می‌کنم واقعیّت دارد؛ اگر یک طلبه بخواهد به درس‌های خودش بپردازد، بیست و چهار ساعت برایش خیلی خیلی کم است!

همان‌طوری‌که عرض کردم؛ مسائل و اشکالاتی که امروزه متوجّه دین است، یک بُعد بسیار کم از آن، مسائل مربوط به احکام فقهی است و عمدهٔ مسائل مربوط به احکام اعتقادی است! افرادی مثل علاّمه طباطبائی و مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیهما ـ باید متصدّی بشوند و دین را کما هو هو بدون هیچ‌گونه خلط و مزج در اختیار مردم قرار بدهند، حالا مردم خودشان می‌دانند؛ می‌خواهند گوش بدهند، می‌خواهند گوش ندهند! می‌خواهند عمل کنند، می‌خواهند عمل نکنند!

ثانیاً: به آن اصول اخلاقی و رفتاری‌ای که ما از ائمهٔ دین و اولیاء دین داریم بپردازد! این مسئله از مسئلهٔ اول مشکل‌تر است و بسیار قابل اهمّیت است.

شخصی که برای بیماری خود به یک پزشک مراجعه می‌کند، هیچ‌وقت سؤال نمی‌کند که آیا این پزشک نماز شب می‌خواند یا نمی‌خواند! هیچ‌وقت

از او سؤال نمی‌کند که آیا امروز صبح نمازت را خواندی یا نمازت قضا شد؛ و اگر بپرسد شاید مسخره هم بکند، بلکه می‌گوید به من چه مربوط است، شما دوا بدهید تا دل درد ما خوب شود!

دو توقّع مردم ایران و سایر ملل جهان از طلاّب و اهل علم

اما توقّعی که مردم از یک طالب دین دارند فراتر از این حرف‌ها است. آن توقّع عبارت است از نحوهٔ عملکردی که آنها را به مبانی دین نزدیک کند.

مردم ایران و سایر ملل جهان از ما اهل علم دو توقّع دارند: اول تخصّص در مسائل دینی؛ و دوم تعهّد به این تخصّص! حالا چقدر ما توانسته‌ایم پاسخ‌گوی این توقّع باشیم؟

اینجا است که وظیفهٔ افرادی که در این زمان به لباس اهل علم درمی‌آیند این است که آن توقّع مردم را نسبت به قسم دوم با تمام نابسامانی‌ها و ناملایمات برآورده کنند. این مسئله از مسئلهٔ اول خیلی مهم‌تر است و برآورده کردن این توقّع نیاز به کار و کوشش و از خود گذشتگی و پای گذاشتن بر

روی خیلی از آمال و آرزوها و راحتی‌ها دارد.[1]

اهمّیت تلبّس به لباس رسول‌اللَه و توصیهٔ علامه طهرانی نسبت به این مسئله

این لباس، لباسی است که رسول خدا آن را برای مبلّغین خودش انتخاب می‌کند. بعضی‌ها هستند که می‌گویند: «آقا، ما طلبه می‌شویم ولی لباس نمی‌پوشیم؛ چون این‌طوری بهتر می‌شود تبلیغ کرد!» به شما چه مربوط است که بهتر می‌شود تبلیغ کرد یا نمی‌شود؟! خدا گفته بپوش یا گفته برو و آنچه خودت می‌گویی انجام بده؟! تو دلت برای تبلیغ می‌سوزد یا برای خودت می‌سوزد؟!

مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ به یک نفر که تا حدودی در همین علوم الهیات کار کرده بود، فرموده بودند: «شما باید به لباس طلبگی دربیایید و لباس بپوشید!» ولی این شخص شروع کرد به جزع و فزع کردن که آقا، جامعه این‌طور است، دانشگاه این‌طور است، الآن نمی‌پذیرند و فلان می‌کنند!

---

[1] برای اطلاع از وظایف علما و طلاب دینی، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۲ ـ ۳۲۶.

حتی یادم است در سال‌های آخر عمر مرحوم پدرم که یک روز من با ایشان بودم، صحبت همین مسئله شد و ایشان فرمودند که فلان کس باید لباس طلبگی بپوشد! ولی آن شخص ترتیب اثر نداد و تا حالا هم ترتیب اثر نداده است.

یک وقت آن شخص با من صحبت می‌کرد و می‌گفت: «الآن جامعه این‌طور است و من [بدون لباس طلبگی] بهتر می‌توانم خدمت کنم!» گفتم: «آقاجان، دو دو تا چهار تا، تو برای خدا می‌خواهی خدمت کنی یا برای خودت؟ اگر برای خدا می‌خواهی خدمت کنی، این آقای طهرانی روز قیامت می‌آید و می‌گوید که من به او گفتم که عمامه بگذار و لباس طلبگی بپوش! آیا شما مرحوم پدر ما را به این اندازه قبول داری که در روز قیامت بیاید و از تو دفاع کند و یا به این اندازه قبول نداری؟ پس جان من، جلوی غازی معلّق‌بازی نکن و مسئله را به‌حساب دین و تبلیغ نگذار! خودت را راحت کن و بگو نمی‌توانم!» یک‌دفعه ماند و همین‌طور ساکت شد و گفت: «بله، مسائل نفس هم هست!» گفتم:

«جانت درآید، زبان من درد گرفت، خب از اول بگو!»

طلاب و معمّمین از افتخارات ملّی ایران و دنیای اسلام

لذا من می‌گویم به همان دلیلی که آن شخص تا الآن عمامه نگذاشته است، دوستان ما که در امروز و در این زمانه عمامه می‌گذارند، جزء افتخارات ملّی ایران و دنیای اسلام هستند!

البته باید ببینیم که اجر و نتیجه چقدر است و امام زمان علیه السلام جواب این کار را چطور می‌دهد و چطور لطف و مرحمت می‌کند. اینها مسائلی است که از عهدهٔ ما خارج است و به صاحب مقام ولایت مربوط است![1] ما فقط آمدیم و مسئله را بیان کردیم تا خدمت رفقا بگوییم: این گوی و این میدان، هر کسی می‌خواهد بسم اللَه!

لزومِ داشتن صلاحیّت برای ورود در هر کار و کسب رضایت امام زمان

البته این به این معنا نیست که حالا همه دست

---

[1] برای اطلاع از فضیلت تلبّس به لباس دینی و عمامه بستن، رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۱ ـ ۲۹۳.

از کار و کسب بردارند! بالأخره وارد شدن در مسائل دین استعداد و آمادگی و همّت می‌خواهد و خداوند هم کارها را قسمت کرده است.

علیٰ‌کلّ‌حال باید هر کسی در هر رتبه‌ای که هست ببیند که رضای امام زمان در چیست؛ اگر کاسب است همان‌طور، اگر پزشک است همان‌طور، اگر مهندس است همان‌طور و اگر اداری است همان‌طور! باید رفتارش با مردم طوری باشد که مورد نظر امام زمان علیه السلام باشد.

هم‌چنین زبان حال طلاّب و افرادی که آمده‌اند و از خود گذشته‌اند و خود را سرباز امام زمان قرار دادند[1] این است که:

«ای امام زمان، تو که الآن در پسِ پردهٔ غیبت هستی و هنوز زمان ظهور تو نشده است و این مردم هم نیاز به دین و معرفت و راهبری دارند، ما تا آنجایی که می‌توانیم و تا آنجایی که از عهدهٔ ما برمی‌آید جلو آمده‌ایم؛ اینک دیگر بر عهدهٔ تو است

---

[1] برای اطلاع از اینکه نباید در انتخاب شغل و حرفه، مطامع دنیوی و مقاصد شهوانی مقصد و مقصود باشد، رجوع شود به حیات جاوید، ص ۱۵۹.

که آنچه خودت از توفیق و دستگیری و هدایت صلاح می‌دانی، نصیب ما کنی!»

تلبّس به لباس پیامبر، مقدمهٔ سعادت و عافیت دنیا و آخرت

خوشا به حال این دوستان و رفقا که در امروز که روز عید غدیر است و همان روزی است که رسول خدا بر سر ابن‌عمّ و دامادش و صاحب مقام ولایت کبریٰ، امیرالمؤمنین علیه السلام عمامه بست، اینها هم در روز عید غدیر خود را به زیّ و لباس پیغمبر و زیّ تلبّس و ظهور به آنچه مورد رضای رسول خدا است درمی‌آورند و در نتیجه سعادت و سلامت و عافیت دنیا و آخرت را برای خود کسب می‌کنند!

إن‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند متعال همهٔ آنها و همهٔ ما را توفیق بدهد تا به آنچه مورد رضای اولیاء او و مورد رضای ائمهٔ او و مورد خواست او است، بپردازیم و از فراز و نشیب‌ها و مسائل جانبی نهراسیم و آنچه در دید افراد ناپسند است، ما را از آن صراطی که خدا برای ما قرار داده است نلغزاند!

اللَهمّ صلّ علَی محمّدٍ و آل‌محمّدٍ